

فراهنجاری در شعر حافظ

دکتر غلامرضا فخر

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد سبزوار

۱- مقدمه

حافظ در عین استادی و مهارت بی‌نظیرش در سخنوری، به سنت زبانی و ادبی فارسی، پایبند و وفادار است، و به همین سبب نمی‌توان در دیوان او شواهد زیادی از هنجار گریزی یا فراهنجاری یافت. به نظر می‌رسد که وی انحراف از قواعد حاکم بر زبان معیار را شایسته و روا نمی‌دانسته است، و از همین رو با انتخاب دقیق الفاظ و به‌کارگیری شگفت‌انگیز و اعجاز‌گونه‌ی صور خیالی و آرایه‌های ادبی به کلام خویش برجستگی و رونق بخشیده و آن را جاودانه ساخته است.

التزام و پای‌بندی حافظ به قواعد زبان معیار و دقت او در ادای سخن به‌صورت آراسته و پیراسته، وی را از این نظر در نقطه‌ی مقابل شاعر بزرگ دیگری چون مولانا جلال‌الدین قرار می‌دهد، به‌گونه‌ی که اگر مولانا در میان سخن‌سرایان، بیش‌ترین بهره را از بیان فراهنجار برده باشد، حافظ را باید از پای‌بندترین شاعران به قواعد زبان معیار شمرد. حافظ با وجود آن که از صور خیالی و آرایه‌های ادبی به حد کمال استفاده کرده، اما باز کلامش به‌هنجار و ضابطه‌مند است، و در عین آن که غزلیات او از غنی‌ترین مایه‌های شعری برخوردار است، در مواردی آن‌چنان به‌هنجار و دستورمند است که گویی قصد شعر گفتن نداشته، بلکه خواسته است با مخاطبان خویش راحت و صمیمی سخن بگوید که این نکته را باید از خصوصیات بارز بیان حافظ دانست.

گرچه موارد فراهنجار در کلام حافظ فراوان نیست، اما نگارنده در این مقاله کوشیده است تا نمونه‌هایی هرچند اندک از فراهنجاری یا هنجارگریزی در کلام وی را پی‌جویی کرده، به خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ ارائه دهد.

نگارنده در این مقاله به نمونه‌هایی از فراهنجاری‌های نحوی، صرفی، واژگانی، معنایی، بلاغی و آوایی در اشعار حافظ اشاره کرده است.

۲- نسبت میان کلام حافظ و سخن معیار در زبان فارسی

حافظ شاعر بی‌بدیلی است که شعرش را آسمانی می‌دانند و در سوک و بزم، خوشی و ناخوشی به آن پناه می‌برند. هنرمند نابغه‌ی که اهل دل هنوز از نامش «بوی جان» می‌شنوند. غزل حافظ فی‌الواقع اوج بختگی زبان شعری فارسی است که به قله‌ی ظرایف لفظی رسیده است و هرگاه به سراغش می‌رویم، ناخودآگاه به یاد سخن سعدی می‌افتیم که: «حد همین است سخن دانی و زیبایی را».

حافظ غالب ابیات شعری‌اش را در بیانی که به‌طور دائم بین حقیقت و مجاز می‌لغزد، منعکس می‌کند و در غالب غزلی می‌ریزد که لسان غیب و ترجمان اسرار دل‌هاست.^۱ جهان را با همه‌ی زشتی‌ها و زیبایی‌هایش می‌توان در شکوه اقیانوس ژرف و آرام حافظ به تماشا نشست و به فراخور بضاعت و توان خود از دردانه‌های این «بحر ناپیداگران» برخوردار شد.

شعر حافظ از هر دو جنبه‌ی لفظ و معنا در اوج است و این راز جاودانگی کلام اوست. حافظ شاعر راستینی است که هیچ‌گاه معنا را فدای لفظ نکرده، اما با این حال سخنش را که سخن دل است، در زیباترین، آراسته‌ترین و باشکوه‌ترین لفظ بیان کرده است.

«غزل حافظ اندیشه است، به این معنا که آدمی را به تفکر برمی‌انگیزد و به تامل آن‌چه در جهان می‌گذرد. بدیهی است وقتی معانی و مفاهیم شعر، باریک و ظریف شد، محتاج بیانی تواناست که از عهده‌ی القا معنا برآید. از این لحاظ می‌توان گفت غزل حافظ از کمال حسن بیان برخوردار است. حافظ در شعر خود همه‌ی توانایی‌های زبان فارسی را هنرمندانه به کار گرفته است و به حد اعلای وسعت تعبیر و زیبایی کلام دست یافته است».^۲

حافظ اندیشه‌های والا را در پرتو زبانی که حتا حس حیات و هستی را منتقل می‌کند، بازگو می‌نماید. این زبان، پرتوان و موج و گرم و زنده است، تا بدان حد که همه‌ی پروازهای تخیل و اندیشه‌ی او را فرا می‌نماید، و فکر و خیال را نیز با او به پرواز درمی‌آورد.

نگارنده در این مقال کوشیده است به بررسی فراهنجاری در دیوان حافظ بپردازد، تا روشن سازد که وی تا چه اندازه از قواعد زبان معیار عدول کرده است، و این هنجارگریزی با چه انگیزه‌ی صورت پذیرفته است. نمونه‌های مختلفی که از هنجارگریزی در دواوین شعرای بزرگ ادب فارسی وجود دارد، حاکی از آن است که گاه هنجارگریزی به ضرورت رعایت وزن و قافیه انجام می‌پذیرد. در این حالت است که هنجارگریزی خود را به شاعر تحمیل می‌کند، اما باید دانست که آن‌گونه از فراهنجاری و هنجارگریزی ارزشمند و مطبوع است که آگاهانه و با هدف برجسته‌سازی و آفرینش هنری انجام گیرد.

یکی از متداول‌ترین انواع عدول از قواعد زبان معیار، هنجارگریزی نحوی است، اما با نگاهی به دیوان حافظ می‌توان دریافت که شعر او از سلامت نحوی بالایی برخوردار است؛ یعنی اجزای جملات شعر او تا آن‌جا که مقدور است از جای خود، جابه‌جا نشده‌اند و حافظ شأن دستوری اجزا و ارکان جمله را به‌راحتی و درستی رعایت کرده است. به نمونه‌های ذیل توجه کنید:

سال‌ها دفتر ما در گرو صهبا بود
رونق میکده از درس و دعای ما بود
فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دل‌شادم
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم
در میخانه بیستند خدایا مپسند
که در خانه‌ی تزویر و ریا بگشایند
سال‌ها پیروی مذهب زندان کردم
تا به فتوای خرد حرص به زندان کردم
واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند
چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آن چه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
شراب بی‌غش و ساقی خوش دو دلم رهند
که زیرکان جهان از کمندشان نرهند
دل سراپرده‌ی محبت اوست
دیده آئینه‌دار طلعت اوست
چنان‌چه بخواهیم هر یک از این ابیات را به نثر درآوریم، هیچ‌یک از
اجزای جمله از جای خود جابه‌جا نمی‌شود. نظیر این ابیات در **دیوان**
حافظ کم نیست. امثال این نمونه‌ها به خوبی روشن‌گر این مطلب است
که زبان حافظ از حیث به‌جای خود آوردن اجزای جمله، حد اکثر قرابت و
شباهت را به زبان نثر دارد و از همین روست که بیش‌تر ردیف‌های
غزل‌های حافظ، فعلی‌ست و ردیف اسمی در دیوان او بسیار کم است؛
یعنی همان‌گونه که در نثر، فعل در انتهای جمله قرار می‌گیرد، در حدود
نود درصد غزل‌های حافظ نیز این نکته رعایت شده است. در بسیاری
دیگر از ابیات حافظ با تغییر و جابه‌جایی مختصری در ترتیب کلمات
می‌توان به نثر روان آن دست یافت. مانند:

گفتم هوای میکده غم می‌برد ز دل
گفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند
مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم
شهان بی‌کمر و خسروان بی‌کلهند
یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد
آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود
نکته‌یی را که باید در این‌جا ذکر کرد این است که دیوان حافظ در
شناخت موسیقی الفاظ و اوزان شعر نیز بی‌نظیر است. مولانا جلال‌الدین
از نظر تنوع اوزان از حافظ فراتر رفته است، ولی هیچ شاعری به‌قدر حافظ
از اوزان خوش و طربناک و روان بهره‌نجمسته است. بیش‌ترین وزنی را
که حافظ به‌کار می‌برد یکی از زحافات بحر رمل، یعنی «فعالتن فعالتن
فعالتن فعلن» است. مانند:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت
آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
شاید بتوان گفت که این وزن روان‌ترین و در عین حال کم‌اوج و
فرودرترین و بی‌تلاطم‌ترین و به یک تعبیر نثرانه‌ترین وزن در میان اوزان
متعدد شعر فارسی‌ست.

به‌همین جهت است که سکتته، حتا سکتته‌یی ملیح نیز در شعر حافظ
به‌ندرت اتفاق می‌افتد و بنابر این زبان شعری او حد اکثر قرابت و شباهت
را به زبان نثر، از حیث به‌جای خود آوردن اجزای جمله دارد.
این‌ها همه چنان‌که ذکر شد حاکی از سلامت اشعار حافظ است.
نکته‌ی مهم دیگر در این‌جاست که شعر حافظ با وجود این سادگی، نه
تنها عاری از آرایه‌های ادبی نیست، بلکه وی با مهارتی بی‌نظیر، از صور
خیالی و صنایع ادبی در حد کمال استفاده می‌کند، اما با این‌وجود به سنت
زبان ملتزم و پای‌بند و وفادار می‌ماند. و این‌جاست که به یاد سخن
کولریج S.T. Coleridge، شاعر انگلیسی می‌افتیم و شعر حافظ را
مصدق بارز آن می‌یابیم، آن‌جا که می‌گوید: «بهترین سخن آن است که
در آن بهترین کلمات در کمال حسن ترتیب، نظام یافته باشند».

رونق اندیشه و حکمت حافظ را از سویی باید در معنا و مضمون اشعار
او جست‌وجو کرد و از سویی دیگر در کلام آراسته، پیراسته، روان و
شگفت‌انگیزش دانست که با وجود استفاده‌ی فراوان از صور خیالی و

آرایه‌های ادبی، این کاربرد آن‌قدر استادانه و با مهارت انجام شده که
به‌لطف و طراوت و شکوه کلام جاودانه‌ی حافظ افزوده، و در عین حال
ردپایی از خود نیز به‌جای نگذاشته است.

نوع دیگری از هنجارگریزی که به ضرورت رعایت وزن و قافیه
انجام می‌گیرد، تخفیف در واژه‌هاست. در دیوان حافظ نمونه‌های این نوع
هنجارگریزی نیز فراوان نیست.

«حافظ کم‌تر از هر شاعری در زبان فارسی... از تخفیف‌ها، خصوصاً
تخفیف‌های ناخوشایند استفاده کرده است. گمان می‌رود در سراسر
دیوان حافظ فقط یکی دو بار «بُد» به‌جای «بُود» به‌کار رفته باشد».^۳

با این وجود، دیوان حافظ عاری از شواهدی برای انواع
هنجارگریزی نیست. نگارنده در بخش انتهایی این بحث به ارائه‌ی چند
نمونه از عدول و انحراف از قواعد زبان هنجار و هم‌چنین بیان شواهدی
از فراهنجاری آگاهانه و هدفمند در دیوان حافظ می‌پردازد، اما چنان‌که
گفتیم نمونه‌های هنجارگریزی در دیوان حافظ چشمگیر نیست،
فی‌المثل به هیچ وجه قابل قیاس با هنجارگریزی در **مثنوی** نمی‌باشند
و البته دلیل این امر نیز روشن است؛ شعر در دست مولانا ابزاری‌ست
برای بیان تعلیمات و مضامین عرفانی او نه بیش‌تر، و از همین رو شاید
در میان شعرای فارسی‌زبان، کسی به اندازه‌ی او به اصول و قواعد زبان
شعری بی‌اعتنا نباشد. در واقع شعر برای مولانا جلال‌الدین وسیله است
نه هدف، چنان‌که خود می‌گوید:

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

خوش‌نشین ای قافیه‌اندیش من

قافیه دولت‌تویی در پیش من

و یا می‌گوید:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم

تا که بی این هر سه با تو دم زخم

اما برای حافظ توجه به آراستگی لفظ در حد معنا و مضمون شعر
اهمیت دارد و درست به‌همین دلیل است که موارد هنجارگریزی در
دیوان او فراوان نیست و آفرینش والای هنری در دیوان او از طریق
رعایت قواعد زبان هنجار و کاربرد هنرمندانه و اعجاز‌گونه‌ی آرایه‌های
لفظی و معنوی انجام می‌شود.

حافظ قواعد زبان هنجار را کم‌تر زیرپا می‌گذارد، اگر هم سنت‌شکنی
در شعرش دیده می‌شود از طریق قاعده‌افزایی، یعنی افزودن قواعدی
به‌زبان هنجار است، مانند: ایجاد توازن آوایی که از طریق تکرار صامت‌ها
و مصوت‌ها در بیت پدید می‌آید.

انتخاب واژه‌ها و هماهنگی میان اوزان و اصوات در شعر حافظ
به‌قدری چشم‌گیر و گسترده و شگفت‌انگیز است که در خواننده لذتی
چون شنیدن یک موسیقی زیبا و باشکوه ایجاد می‌کند. تناسب‌های
مختلف لفظی و معنوی نیز شعر او را از توازنی بی‌نظیر و شگفت‌انگیز
برخوردار ساخته است: «حسن استفاده‌ی حافظ از تناسب‌های لفظی و
معنوی به‌هم پیوستگی تصویرها و وحدتی که در اجزای شعر خویش
آفریده، چنان است که اگر کسی با پرواز تخیل و مسیر تداعی معانی در
ذهن او آشنا و هم‌گام شود، درمی‌یابد که چه‌گونه شعر در خط افقی هر
بیت و خط عمودی غزل، هماهنگ و درهم بافته و به منزله‌ی یک
سمفونی‌ست با امواجی انگیزخته از هم و لغزنده در آغوش یک‌دیگر».^۴

پیش از این گفتیم که هنجارگریزی در کلام حافظ به‌ندرت اتفاق
افتاده و دلالتی نیز در اثبات این مدعا ارائه شد، با این حال نگارنده معتقد
است که فراهنجاری‌ها یا هنجارگریزی‌هایی که در کلام حافظ رخ داده

است را می‌توان به چند بخش اصلی و عمده‌ی تقسیم کرد که از آن جمله موارد زیر به‌عنوان نمونه انتخاب شده و هر یک به چند بخش فرعی تقسیم گردیده و برای هر کدام مثال‌هایی از شعر حافظ ارائه شده است.

۱- فراهنجاری نحوی

الف- عدم تطابق فعل با فاعل

الا ای همشین دل که یارانت برفت از یاد

مرا روزی مباد آن دم که بی‌یاد تو بنشینم

ب- کاربرد حرف ربط «که» در مفهوم امید و دعا

در این صوفی و شان دردی ندیدم

که صافی باد عیش دُردنوشان

ج- به کاربردن حرف ربط «که» در مفهوم قید تاکید «همانا»

رهزن دهر نخفته‌ست مشو ایمن از او

اگر امروز نبرده‌ست که فردا ببرد

د) کاربرد حرف اضافه‌ی «به» به‌صورت زائد

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد

هرچه در عالم امرست به فرمان تو باد

فغان که آن مه نامهربان مهر گسل

به ترک صحبت یاران خود چه آسان کرد

به وصل دوست گرت دست می‌دهد یک دم

برو که هرچه مرادست در جهان‌داری

ه- ساخت نحوی غیر متداول از ترکیبات:

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید

که گفته‌ی سخت می‌برند دست به دست

و) تتابع اضافات

شرابِ خانگی ترس محتسب خورده

به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

ز) مطابقه‌ی صفت و موصوف

هم‌چون زبان عربی

گنج عزلت که طلسمات عجائب دارد

فتح آن در نظر رحمت درویشان است

ح) تقدم صفت بر موصوف

ده روزه مهرگردون، افسانه است و افسون

نیکی به‌جای یاران، فرصت شمار یار!

ط) جابه‌جایی میان صفت و موصوف

لاف عشق و گله از یار زهی لاف خلاف

عشق‌بازان چنین مستحق هجراند

ی) به کاربردن ساختار نحو عربی

می‌دمد صبح و کله بست سحاب

الصَّبوح! الصَّبوح! یا أصحاب!

می‌چکد ژاله بر رخ لاله

المدام! المدام! یا أحبب!

ک) کاربرد مصدر منفی به‌جای مصدر مثبت:

عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس

که وعظ بی‌عملان واجب است نشیندن

ل) به کاربردن حاصل مصدر به‌جای صفت:

صوفی بیا که آینه صافی ست جام را

تا بنگری صفای می لعل فام را

م) کاربرد اسم به‌جای حاصل مصدر
قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش
که درین خیل حصاری به سواری گیرند

ن) به کاربردن اسم به‌جای صفت نسبی

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ

مگر ز مستی زهد و ریا به‌هوش آمد

س) به کاربردن صفت به‌جای موصوف

مجوی عیش خوش از دور بازگون سپهر

که صاف این سر خم جمله دُردی آمیز است

ع) به کاربردن کلمه‌ی جمع به‌جای مفرد

دل از جواهر مه‌رت چو صیقلی دارد

بود ز زنگ حوادث هر آینه، مصقول

ف) کاربرد ترکیب اضافی برخلاف قیاس

ور چو پروانه دهد دست، فراغ بالی

جز بدان عارض شمعی نبود پروازم

۲- فراهنجاری صرفی

الف- به کاربردن افعال به یک‌دیگر

خواهم که پیش میرمت، ای بی‌وفا طلیب

بیمار بازپرس که در انتظارم

حافظ چو رفت روزه و گل نیز می‌رود

ناچار باده نوش که از دست رفت کار

ب- کاربرد صفت ساده در مفهوم صفت فاعلی

راه دل عشاق زد آن چشم خماری

پیداست از این شیوه که مست است شرابت

ج- به کاربردن حرف «واو» در معنای معیت و

مصاحبت و ملازمت

ز کفر زلف تو هر حلقه‌یی و آشوبی

ز سحر چشم تو هر گوشه‌یی و بیماری

د- کاربرد ضمیر «او» برای غیرانسان:

خال مُشکین که بدان عارض گندمگون است

سر آن دانه که شد رهزن آدم با اوست

ه- ساخت افعال مرکب جدید و بدیع

کس نیارد بر او دم‌زدن از قصه‌ی ما

مگرش باد صبا گوش‌گذاری بکند

و- به کاربردن ضمیر مشترک در معنای ضمیر منفصل

به‌دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است

بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است

ز) کاربرد قید تحذیر «زنهار» با فعل مثبت

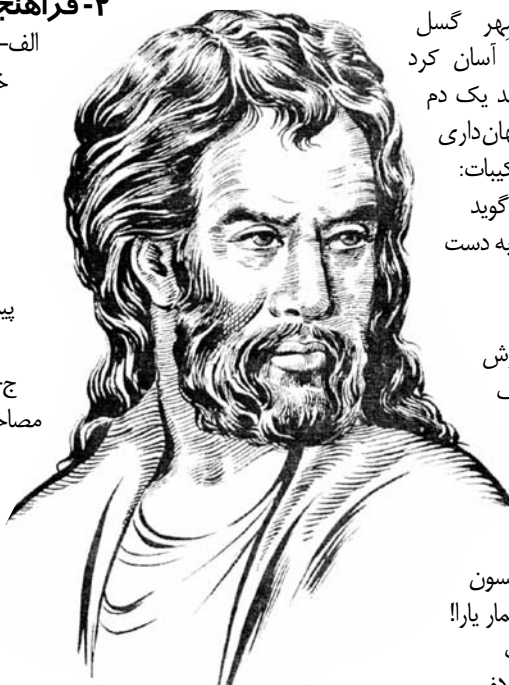
روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند

زنهار کاسه‌ی سر ما پر شراب کن

ح) به کاربردن فعل برخلاف قیاس

من اگر خارم و گر گل، چمن‌آرایی هست

که از آن دست که او می‌کشدم، می‌رویم



۳- فراهنجاری واژگانی

جمع کن به احسانی، حافظ پریشان را
 ای شکنج گیسویت، مجمع پریشانی
 ای آفتاب خوبان! می جوشد اندرونم
 یک ساعت بگنجان، در سایه‌ی عنایت
 ب- حس آمیزی
 بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم
 شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
 با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته‌یی
 بو که بویی بشنوم از خاک بستان شما
 بوی جان از لب خندان قدح می شنوم
 بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری

الف- به کاربردن کلمات عربی غیرمتداول
 لب از ترشح فی پاک کن برای خدا
 که خاطر م به هزاران گنه مونس شد
 سایه‌ی قد تو بر قالبیم ای عیسی دم
 عکس روحی ست که بر عظم رمیم افتاده است
 چنگ در غلغله آید که کجا شد منکر
 جام در قهقهه آید که کجا شد مناع
 عمر خسرو طلب از نفع جهان می خواهی
 که وجودی ست عطابخش کریم نفاع
 قرار برده زمن آن دو نرگس رعنا
 فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول

۵- فراهنجاری بلاغی

الف- به کارگیری «آن» همراه با اسم معرفه به اضافه:
 من آن نگین سلیمان به هیچ نستادم
 که گاه‌گاه برو دست اهرمن باشد
 ب- به کاربردن بیه‌نکره در مفهوم کثرت
 بلبلی خون دلی خورد گلی حاصل کرد
 باد غیرت به صدش خار، پریشان دل کرد
 ج- حذف کردن اجزای جمله به قرینه‌ی معنوی
 عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
 گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما
 د- ایجاز در کلام
 مخمور آن دو چشمم، آیا کجاست جامی
 بیمار آن دو لعلم، آخر کم از جوابی

ب- به کارگیری واژگان ترکی (مغولی)
 عاشق از قاضی نترسد، می بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم
 زبان کشیده چو تیغی به سرزنش سوسن
 دهان گشاده شقایق چو مردم ایباغ
 سر خدا که در تتق غیب منزوی ست
 مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم
 به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله
 به ندیم شاه ماند که به کف ایباغ دارد
 فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
 چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
 زلف خاتون ظفر شیفته‌ی پرچم توست
 دیده‌ی فتح ابد عاشق جولان تو باد
 ج- افزودن «الف» در آغاز کلمات:
 ز دیده‌ام شده یک چشم در کنار، روان
 که آشنا نکند در میان آن ملاح

۶- هنجارگریزی آوایی

الف- تغییر مصوت
 رستم به باغ صبح‌دمی تا چنم گلی
 آمد به گوش ناگه‌م آواز بلبلی
 تا کی کشم عتیبت از چشم دل فریبت
 روزی کرشمه‌یی کن ای یار برگزیده
 ب- افزودن به واژه به ضرورت وزن و قافیه
 حافظ! شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
 شادیت مبارک باد، ای عاشق شیدایی
 ج- حذف کردن از کلمه به ضرورت وزن
 وام حافظ بگو که باز دهند کرده‌یی اعتراف و ما گویم
 د- کاربرد قافیه‌ی غلط
 صلاح کار کجا و من خراب کجا؟
 ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

د- ابداع ترکیبات ناب
 گرچنین جلوه کند مغبچه‌ی باده‌فروش
 خاکروب در میخانه کنم مژگان را
 نیست در بازار عالم خوش‌دلی ور زان که هست
 شیوه‌ی رندی و خوش‌باشی عیاران خوش است
 ه- ابداع ترکیبات نادر با استفاده از «وندها»
 حافظ اندرد او می سوز و بی‌درمان بساز
 زان که درمانی ندارد درد بی‌آرام دوست
 جز آستان توام در جهان پناهی نیست
 سر مرا به‌جز این در حواله گاهی نیست

۴- فراهنجاری معنایی

الف- پارادوکس
 خنده‌گریند همه لاف‌زنان بر در تو
 گریه‌خندند همه سوختگان در بر تو
 من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
 آدم آورد در این دیر خراب آبادم
 خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند
 ساقی بده بشارت پیران پارسا را

پی‌نوشت‌ها

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، با کاروان حله، انتشارات علمی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۳، ص ۲۸۴.
 ۲- غلام‌حسین یوسفی، چشمه‌ی روشن، انتشارات علمی، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۷، ص ۲۶۷.
 ۳- بهاء‌الدین خرمشاهی، ذهن و زبان حافظ، انتشارات معین، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴.
 ۴- غلام‌حسین یوسفی، چشمه‌ی روشن، ص ۲۶۸.

